

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو
۲۱ نومبر ۲۰۱۴

.... که جلال ملکشاه. که صد گل سرخ!

جغ مام جلال ما!

... که مجالی دست داد سری بز نیم به جلال ملکشاه!

که خلاصه زندگی بود و اینک آب رفته بود به اندازه خویشتن خویش!

... که قراری گذاشتیم از میانبر ادبار روزگار تار. که گرفتار بودیم زمانی پیش از این. و زمانه غدار را بریدیم به قامت

بیدار رگبار دیوار و بی قرار قراری گذاشتیم. بعد از سه دهه و یک پنج!

نه انگار که همین دی روز بود. پنداری که عمر جهان رفته بود.

جغ آن روز نبود که پیش از آن نیز بود. سندانج کوبانی شام مرگرای شاهی را فراپشت نهاده بود و " چندین هزار چشمه شاداب" روئیده بود در کوچه هایش و در "بهار بلوغ پستان های زنانش به غنچه" نشسته بود و در دستان مردانش شکفته بود.

... که در دریای خروشان خشم مردم بنکه ها تکیه دادیم به سنگر رفیقی و سراپا گوش و لهله شدم به شنیدن شعری که مسؤولیت انسان آن روز را تقسیم می کرد. که برای خودش و رفیق روشنفکرش گلنگدن شعر می کشید:

من با شعرم به ستیزه بر می خیزم....

و در همان حال برای همزم ستیهنده اش ماشه تفنگ می کشید:

تو با تفنگت به ستیزه بر خیز

و راحت شب را چنان شکار کن....

... که آن روز واژه پیشمرگ چونان گریلای امروز به سان صد گل سرخ شکفته بود در قلب کردستان سرخ.

به هنگام نرسیدیم سر قرار! ایستاده بود سر چار راه. نه که ایستاده بود. خمیده بود مام جلال ما!

و عابران گنگ و گیج از کنارش رد می شدند بی که به دید آید و از دیده بگذرد.

از کارهای کرده و نکرده گفتیم و شنیدیم. از روزگار سیاهی که بر ما رفته است و می رود همچنان. از ذروه تکرار

ناپذیر کانون نویسندگان دوران شاملو و سعید سلطانیور و ساعدی. از اخراج توده ئی ها....

... که شعر خواند با همان لحن استوار. گیرم کمی بیمار!

من پیشمرگ کردم و تفنگم از خون می روید
من گرم و آتشین به انجماد فصل سرد می وزم
من مهربان گل های خونم را بر گیسوان کودکان گرسنه می نشانم
من تلخ تلخ چونان خیزاب نفرت از دهانه زخم ناسور سرزمینم فواره می ززم
من پیشمرگ کردم
تو مرا می شناسی
تو مرا می شناسی
من عصاره خشم رنجبران جهانم من از سلاله ستاره های کهکشاتم
من پیشمرگ کردم
قلبم برای تو می تپد ای دورترین انسان رنج دیده زمین
کردستان این سرزمین خون و حماسه اینک قلب خونین ایران است
که آزادی را پر جوش و خروشان فریاد می زند
من پیشمرگ کردم
وتفنگم از پیشانی آسمان گذر خواهد کرد
قلبم برای تو می تپد ای دورترین انسان رنج دیده زمین
قلبم برای تو می تپد
و شعر بزرگ آزادی را با خون خویش برای تو می سرایم

گفتم: "مام جلال! هنوز در صدایت خروش سیروان جاری ست و از جریان اندیشه ات شیهه دالاهو و بلندای آبیدر هویداست. روان و بلند است آوازت." که بی تاب در آمد :

"شعر سربالائی نداشت وگرنه نمی کشم در بلند!"

امروز اگر شیر کو بی که س در کنار ما نیست تا با شعرش وسیع ترین هستی اجتماعی گریلاهای رزمنده کوبانی را فریاد کشیم چه باک که جلال ملکشاه هست. و ما می توانیم با او و شعرش از سنندج ۵۸ میانبری بزنییم به کوبانی ۹۳. که جلال و زندگی اش خود تاریخ نوشته رنج هائی است که بر ما رفته.

که مانده و پای آبله تنها مانده مرد با درد. بر دروازه شهری که بیش از کوبانی تنهاست.

که دریغا جلال ملکشاه تنها مانده با مادر نازنینش.

و چه لکاته است این روزگار ما که جلال را این گونه فشرده است و فسرده است.

جلال ملکشاه را دریابیم که وجدان روزگار ماست.

۱۴ نومبر ۲۰۱۴